



## باسمه تعالی

### شخصیت محوری قسمت پانزدهم

#### سه حدیث در باره امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

برای این که بحث، مصداقی شود، امروز بخشی از مطالب ماورایی که گفتن آن برای بچه‌ها هیچ ایرادی ندارد را به جای تعریف قصه می‌آورم:  
حدیث اول:

قبل از گفتن این حدیث به بچه‌ها توضیح بدهید که درهای قدیم یک کوبه داشته که روی یک صفحه فلزی می‌خورد و صدا می‌داد و صاحبخانه می‌فهمید که کسی دارد در می‌زند.  
رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

إِنَّ حَلْقَةَ بَابِ الْجَنَّةِ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ عَلَى صَفَائِحِ الذَّهَبِ فَإِذَا دُقَّتِ  
الْحَلْقَةُ عَلَى الصَّفِيحَةِ طَنَّتْ وَقَالَتْ يَا عَلِيٌّ.<sup>۱</sup>

کوبه در بهشت از یاقوت سرخ روی صفحه‌ایی از طلاست. وقتی که حلقه بر صفحه کوبیده می‌شود، صدایی از آن بلند می‌شود و می‌گوید  
یا علی.

---

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۶۴؛ الامالی صدوق، ۵۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۲.

حدیث دوم:

ابن عباس می گوید:

أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاتَمًا فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! خُذْ هَذَا الْخَاتَمَ لِلنَّقَّاشِ، لِيَنْقُشَ عَلَيْهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، فَأَخَذَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْطَاهُ النَّقَّاشَ، وَقَالَ لَهُ: انْقُشْ عَلَيْهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، فَانْقَشَ النَّقَّاشُ، وَأَخْطَأَتْ يَدُهُ، فَانْقَشَ عَلَيْهِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَجَاءَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَا فَعَلَ الْخَاتَمُ فَقَالَ: هُوَذَا، فَأَخَذَهُ وَنَظَرَ إِلَى نَفْسِهِ، فَقَالَ: مَا أَمَرْتُكَ بِهَذَا، قَالَ: صَدَقْتَ، وَلَكِنْ يَدِي أَخْطَأَتْ، فَجَاءَ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا نَقَشَ النَّقَّاشُ مَا أَمَرْتُ بِهِ، ذَكَرَ أَنَّ يَدَهُ أَخْطَأَتْ، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ ﷺ وَنَظَرَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَأَنَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَتَخَتَّمُ بِهِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّبِيُّ ﷺ نَظَرَ إِلَى خَاتَمِهِ، فَإِذَا تَحْتَهُ مَنْقُوشٌ: عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ، فَتَعَجَّبَ مِنْ ذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ فَجَاءَ جَبْرِئِيلُ، فَقَالَ: يَا جَبْرِئِيلُ، كَانَ كَذَا وَكَذَا. فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، كَتَبْتَ مَا أَرَدْتُ، وَكَتَبْنَا مَا أَرَدْنَا.<sup>۲</sup>

روزی رسول خدا ﷺ انگشتری را به علی علیه السلام داد و فرمود: ای علی! این انگشتر را بگیر و به یک حکاک بده تا روی آن این عبارت را حک کند: «محمد بن عبدالله». امیرمؤمنان علی علیه السلام این انگشتر را گرفت و به حکاک داد و فرمود: بر روی آن این عبارت را حک کن:

۲. الأمالی طوسی، ص ۷۰۵؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۹۲.



«محمد بن عبدالله». حکاک هم انگشتر را گرفت؛ اما وقتی که می خواست روی آن عبارت «محمد بن عبدالله» را حک کند، دستش به خطا رفت و نوشت، «محمد رسول الله». امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام بازگشت و فرمود: انگشتر چه شد؟ حکاک گفت: این هم انگشتر. حضرت انگشتر را گرفت و به جمله ای که روی آن نوشته شده بود نگاه کرد و فرمود: من که نگفته بودم این جمله را روی انگشتر بنویسی. انگشتر ساز گفت: درست می گویی؛ اما دستم به خطا رفت. امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام انگشتر را گرفت و برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آورد. حضرت انگشتر را گرفت و به آن نگاه کرد. سپس فرمود: یا علی! من هم محمد بن عبدالله هستم و هم محمد رسول خدا. این را گفت و انگشتر را در دست کرد. فردای آن روز وقتی که صبح رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به انگشتر نگاه کرد دید که زیر انگشتر این جمله حک شده: «علی ولی الله». حضرت با دیدن این جمله تعجب کرد. در این هنگام جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام نازل شد و حضرت به او جریان انگشتر را تعریف کرد. جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام گفت: «ای محمد! تو آنچه را خواستی نوشتی و ما هم آنچه را که خواستیم نوشتیم»

حدیث سوم:

انس بن مالک از قول رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گوید:

مَرَرْتُ لَيْلَةَ أُشْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ وَإِذَا أَنَا بِمَلِكٍ جَالِسٍ عَلَيَّ مِنْ نُورٍ



وَالْمَلَائِكَةُ تَحَدِّقُ بِهِ فَقُلْتُ يَا جَبْرئِيلُ مَنْ هَذَا الْمَلِكُ فَقَالَ ادْنُ مِنْهُ  
فَسَلِّمْ عَلَيْهِ فَدَنَوْتُ مِنْهُ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَإِذَا أَنَا بِأَخِي وَابْنِ عَمِّي عَلِيِّ بْنِ  
أَبِي طَالِبٍ ع فَقُلْتُ يَا جَبْرئِيلُ سَبَقَنِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى السَّمَاءِ  
الرَّابِعَةِ فَقَالَ لَا يَا مُحَمَّدُ وَلَكِنَّ الْمَلَائِكَةَ شَكَتْ حُبَّهَا لِعَلِيِّ فَخَلَقَ اللَّهُ  
هَذَا الْمَلِكَ مِنْ نُورِ عَلِيِّ وَصُورَةَ عَلِيٍّ فَالْمَلَائِكَةُ تَزُورُهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ  
سَبْعِينَ مَرَّةً وَيَسْبِغُونَ اللَّهَ تَعَالَى وَيَقْدِسُونَهُ وَيَهْدُونَ ثَوَابَهُ لِمُحِبِّ  
عَلِيِّ. ۳

شبی که به آسمان معراج کرده بودم، به فرشته‌ای برخورددم که بر منبری  
از نور نشسته بود و فرشتگان دور او را گرفته بودند. به جبرئیل گفتم: ای  
جبرئیل! این فرشته کیست؟ جبرئیل گفت: نزدیک شو و به او سلام  
بده. من هم نزدیکش شدم و به او سلام کردم و ناگهان دیدم که او  
برادرم، پسرعمویم علی بن ابی طالب علیه السلام است. به جبرئیل گفتم: ای  
جبرئیل! آیا علی بن ابی طالب زودتر از من به آسمان چهارم آمده  
است؟ جبرئیل گفت: نه ای محمد! اما فرشتگان از شدت محبتی که  
به علی علیه السلام داشتند به خدا شکوه کردند و خدا این فرشته را از نور  
علی علیه السلام و به شکل او آفرید. پس فرشتگان در هر شب جمعه هفتاد  
مرتبه او را زیارت می‌کنند و خدا را تسبیح و تقدیس می‌کنند و ثوابش را  
به دوستان او علی علیه السلام هدیه می‌کنند.

۳. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۸۶.



اجازه بدهید در پایان نکته‌ای را خدمتتان عرض کنم. غرب در مسیر تربیت نسل ما، به قوه‌ی تخیل فرزندان ما دامن می‌زند و با داستان‌های خیالی به فکرآنان جهت می‌دهد؛ اما ما از محتوای غنی و سرشار معارف نابمان غافلیم. چقدر خوب می‌شود از این منابع برای جهت دادن به فکر و تربیت فرزندانمان استفاده کرد. نیازی نیست که به قوه‌ی تخیل دامن بزنیم، از همین تخیل خدادادی که بچه‌های ما دارند، می‌شود استفاده کرد و یکی از داستان‌هایی که می‌توان تخیل بچه‌ها را به خوبی ارضا کند، همین داستان معراج است. کاش یک نویسنده‌ی خوش ذوق پیدا شود و یک روز این داستان را با زبان بچه‌ها و در حد و اندازه‌ی فهم و درک بچه‌ها بنویسد و یک نفر هم آن را با زبان بچه‌ها بخواند.